یک گفت‌وگوی خواندنی با بهروز افخمی درباره «هفت»، «زودپز»، فیلم جدیدش و...

آوردن ستاره‌ها وقت تلف کردن است

مصطفی قاسمیان
خبرنگار

سکان‌دار امروز برنامه تلویزیونی «هفت»، اگرچه شاید برای بعضی از جوان‌ترها بیشتر با اظهارنظرهای جنجالی سال‌های اخیرش شناخته شود، اما برای علاقه‌مندان جدی و قدیمی‌تر سینما، همچنان همان خالق برخی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران مثل «عروس» و «شوکران» و کارگردان سریال ماندگار «کوچک جنگلی» است؛ کسی که ماجراجویی‌های دیگری مثل فیلم‌سازی در کانادا و حتی نمایندگی مجلس را هم در کارنامه دارد. افخمی سال گذشته بعد از ۹ سال، فیلم جدید و البته کاملاً متفاوت «صبح اعدام» را ساخت که برایش اولین سیمرغ بلورین بهترین کارگردانی را از جشنواره فیلم فجر به ارمغان آورد و حالا درپی ساخت فیلم متفاوت دیگری است که مختصات آن از تداوم عطش او برای تجربیات تازه در سن نزدیک به ۷۰ حکایت دارد. در این گفت‌وگو که طیف قابل‌توجهی از موضوعات روز سینمای ایران را دربرمی‌گیرد، از ابتدا سعی داشتیم از چهارچوب سینما خارج نشویم و نتیجه البته همچنان خالی از سخنان جالب‌توجه و چه‌بسا بحث‌برانگیز نیست.

از اکران فیلم «استاد» شروع کنیم که به‌تازگی روی پرده رفته است. از نمایش آن راضی‌اید؟

به نظر می‌آید مردم از «استاد» خوش‌شان آمده و خودشان برای همدیگر فیلم را تبلیغ می‌کنند. در این مدت که فیلم نمایش داده شده، بیش از چیزی که تصور می‌شد، فروش کرده و به نظر می‌رسد فروشش بیشتر هم بشود، ولی «استاد» نوعاً جزء فیلم‌هایی است که فروش اصلی‌اش را در پخش آنلاین به دست می‌آورد.

فیلم جدیدی که می‌خواهید بسازید، چه ساختار و جزئیاتی دارد؟

فیلم جدیدم یک کمدی جیمز باندی است که به زبان انگلیسی ساخته می‌شود.

در داخل ایران؟

بله، در ایران فیلم‌برداری می‌شود، ولی داستانش در خارج از ایران بین آدم‌هایی اتفاق می‌افتد که انگلیسی‌زبانند.

بازیگرانش چه کسانی‌اند؟

همان بازیگران «صبح اعدام» هستند و احتمالاً حمید گودرزی هم در آن بازی می‌کند.

اولین رونمایی از فیلم در جشنواره فجر است؟

بله، ولی در بخش خارج از مسابقه، چون فیلم به زبان انگلیسی است و فکر می‌کنم ازنظر قانونی هم مشکل داشته باشد که فیلمی به زبان غیرفارسی در بخش مسابقه سینمای ایران باشد. فیلم را به بخش بین‌الملل ارائه می‌کنیم، ولی اگر در بخش سینمای ایران هم شرکت داده شود، در بخش خارج از مسابقه خواهد بود.

البته در همین دوره اخیر، فیلم «دروغ‌های زیبا» را به زبان غیرفارسی در بخش مسابقه سینمای ایران داشتیم.

احتمالاً فکر می‌کردند حضور آن سروصدای فیلم‌سازان دیگر را درنمی‌آورد. اگر حضور فیلم جدی بود و ممکن بود جایزه ببرد، فکر می‌کنم خودش باید کنار می‌کشید.

حتی اگر بقیه اعتراض نکنند، فیلم‌تان را به بخش مسابقه سینمای ایران نمی‌فرستید؟

نه، احتیاجی به اعتراض دیگران نیست. من می‌دانم وقتی ۲۲ فیلم‌ساز جوان دارند برای بردن جوایز اصلی رقابت می‌کنند، فیلمی که من به زبان انگلیسی می‌سازم، حداقل باید در زمینه فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی با آنها رقابت نکند. من ۱۱ سال پیش هم برای فیلم «بلک‌نویز» که در کانادا ساخته بودم، همین کار را کردم و آن را به بخش بین‌الملل جشنواره رساندم که اتفاقاً در بخش بین‌الملل جایزه برد. در آن زمان سعی نکردم که «بلک‌نویز» را در بخش مسابقه سینمای ایران شرکت بدهم.

تا چند وقت دیگر که می‌خواهید فیلم‌تان را کلید بزنید، باز هم اجرای «هفت» را ادامه می‌دهید؟

بله، ان‌شاءالله. به نظرم اهمیت «هفت» از ساخت یک فیلم بیشتر است.

از همین‌جا سراغ «هفت» برویم. شما معتقدید نقد چیز به‌دردنخوری است، اما در این برنامه دو میز نقد دارید که شاید بخش اعظم برنامه را تشکیل می‌دهد. در این میزانسن با دو منتقد اذیت نمی‌شوید؟

نقد برای فیلم‌ساز به درد نمی‌خورد، نه تماشاگر. منتقد باید مشاور تماشاچی باشد و به او کمک کند بین این همه محصول سرگرم‌کننده، جدی یا هنری، وقت محدودش را برای کدام فیلم، تئاتر، رمان یا هر محصول دیگر بگذارد. طبیعتاً تماشاچی جدی که برای اوقات فراغتش ارزش قائل است و می‌خواهد از پیش تصمیم بگیرد که کدام فیلم را ببینند و کدام کتاب را بخواند، سراغ منتقدی می‌رود که با سلیقه‌اش جور باشد و نظراتش را بپسندد. تا اینجا هیچ مشکلی پیش نمی‌آید و من هم معتقدم منتقد موجود به‌دردبخوری است و به تماشاچی کمک می‌کند وقتش را با محصولات باارزش‌تری پر کند، ولی اگر منتقد فکر کند می‌تواند الهام‌بخش فیلم‌سازان باشد و ژست استاد برای آنها بگیرد، درست نیست. می‌شود به همه فیلم‌سازها اطمینان داد از منتقد نمی‌توانند چیز زیادی یاد بگیرند.

نقد رایج به برنامه «هفت» این است که میهمانان چهره چندانی ندارد. به‌هرحال مخاطب تلویزیون علاقه دارد ستاره‌ها را در این برنامه ببیند، ولی الان عملاً هیچ بازیگری را دعوت نمی‌کنید و حتی اگر دعوت کنید، شاید به دلایلی نپذیرند. شما علاقه‌ای ندارید ستاره‌ها در «هفت» حاضر شوند؟

زیاد در جریان نیستم. تهیه‌کننده باید دنبال این ماجرا باشد که فیلم‌سازها یا بازیگرها یا هرکسی که موردنقد قرار می‌گیرد، به برنامه بیاید. ازنظر من البته فرقی نمی‌کند. من بیشتر علاقه‌مندم که فیلم‌سازها بیایند؛ فیلم‌سازها هم معمولاً سلبریتی نیستند.

چرا فیلم‌سازها؟

برای اینکه آنها فیلم را ساخته‌اند! بازیگرها فیلم را بازی کردند و ازنظر من بازیگرها آدم‌های اصلی نیستند، مگر استثنائاتی که روحیه و شخصیت خودشان را به فیلم تزریق می‌کنند و این کار باعث می‌شود کارگردان هم تحت‌تأثیر آنها قرار بگیرد و حتی فیلم‌نامه را براساس آنها بنویسند. چنین کسانی در سینمای ایران خیلی کمند و به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسند.

مثال می‌زنید؟

مثلاً رضا عطاران. در هر فیلمی که باشد، روحیه خودش را منتقل می‌کند و فیلمی بازی نمی‌کند که به‌هیچ‌وجه با روحیه و شخصیت خودش جور درنیاید. البته فیلم‌هایی هم کارگردانی کرده که به نظر من خوب درآمده‌اند. من فیلم‌های رضا عطاران را خیلی دوست دارم.

فکر می‌کنم قبل از انقلاب این‌طور بازیگران بیشتر بودند.

بله، خیلی بیشتر بود.

فارغ از این مسئله، بالاخره شما به فکر دیده شدن برنامه هم هستید دیگر. حضور بازیگر و سلبریتی، این فایده را دارد.

ازنظر من برنامه هیچ احتیاجی به ستاره ندارد و همین الان نیز جزء پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیون است و دلیلی ندارد با آوردن ستاره به برنامه، وقت آن را تلف کنیم. الان تماشاچی‌ها ضمن این که سرگرم می‌شوند، شاید درباره سینما به نکاتی هم توجه پیدا کنند و چیزهایی به اصطلاح یاد بگیرند. اگر در سن‌وسال یادگیری مثل دبستان یا دبیرستان باشند؛ سن‌وسالی که آدم تصمیم می‌گیرد چه‌کاره بشود. مثلاً بعضی می‌خواهند فیلم‌ساز شوند و در آن سن‌وسال تصمیم می‌گیرند و سعی می‌کنند همه چیزش را درست یاد بگیرند. فکر می‌کنم آنها می‌توانند چیزهایی از برنامه یاد بگیرند. ما ستاره را به صرف این که ستاره است، بیاوریم تا مردم سن‌وسال‌دار و کسانی که صرفاً می‌خواهند تفریح کنند، بنشینند و ستاره را ببینند؟ که چه بشود؟ وقت برنامه تلف می‌شود.

برنامه جذاب باشد دیگر!

الان برنامه جذاب است و خیلی مخاطب دارد.

این را براساس آمار می‌گویید؟

بله، براساس آماری که به ما داده‌اند. درصدش را نگفته‌اند، ولی گفته‌اند جزء پربیننده‌ترین برنامه‌های گفت‌وگومحور تلویزیون است.

مثلاً چندم بین گفت‌وگومحورها؟

نمی‌دانم. اینها را به ما نگفته‌اند. خیلی نمی‌شود در این مورد آمار دقیقی گرفت.

آیا «هفت» در معادلات سینمای ایران به‌اندازه کافی تأثیر دارد؟

فکر می‌کنم برنامه هم دیده می‌شود و هم دوره اول آن که ۱۰ سال پیش شروع شد، خیلی روی زیاد شدن تماشاگران سینمای ایران تأثیر گذاشت. از موقعی که برنامه شروع شده، آشکارا تماشاگران سالانه سینمای ایران از حدود ۱۵ میلیون نفر به بیست‌وچند میلیون نفر رسیده‌اند.

در اولین فصل؟

نه، درباره دوره خودم می‌گویم، دوره بعد از آقای گبرلو.

یعنی معتقدید آن افزایش تماشاگر تأثیر برنامه «هفت» بوده؟

می‌گویم که باید به این توجه شود. اگر بخواهیم بدون تعصب به آمار فکر کنیم، بالأخره باید به این موضوع هم فکر کرد.

الان طیفی از بدنه سینما که ازقضا نفوذ زیادی دارند، «هفت» دوره شما را نمی‌پسندند. فکر می‌کنید می‌شود ارتباط برنامه با این طیف بهتر شود؟

فکر می‌کنم آن گروهی که از برنامه «هفت» خوش‌شان نمی‌آید، اکثراً از دور خارج شده‌اند، یعنی دیگر فیلم‌سازان مهمی نیستند، فیلم‌هایشان تماشاچی زیادی ندارد و ارتباط‌شان با ملت قطع شده است. الان فیلم‌سازان جوان می‌آیند و ما به‌دنبال اینیم که آنها را بشناسیم؛ کدام‌شان بااستعدادترند، کدام‌شان می‌توانند جریان‌ساز و دوران‌ساز باشند، کدام‌شان تقلبی‌اند و می‌شود به کدام‌شان امیدوار بود، باوجودی که هنوز فیلم بزرگش و تأثیرگذارش را نساخته است. در مقابل برای فیلم‌سازانی متأسفم که این‌طور ژست می‌گیرند که سینمای ایران چیزی جز فیلمی ندارد که آنها عرضه می‌کنند. فکر می‌کنم آنها با کارهایی که در این چندسال اخیر کرده‌اند، تیشه به ریشه خودشان زده‌اند.

فکر نمی‌کنید خیلی از فیلمسازهای جوان، خصوصاً در ارتباط با «هفت» دنباله‌رو و تحت‌تأثیر آن گروه‌اند؟

نه.

یک سؤال نسبتاً حاشیه‌ای هم بپرسم. در مواردی که برخی از آن در همین برنامه «هفت» اتفاق افتاده، خنده‌های شما بازخورد خوبی نداشته. مثل مصاحبه شما با جمعی از خبرنگاران بعد از فوت داریوش مهرجویی یا بحثی که با ابوالقاسم طالبی در برنامه «هفت» داشتید. ارزیابی‌تان از این اتفاقات چیست و آیا ممکن است اثری روی مخاطب برنامه «هفت» داشته باشد؟

کسانی که به لبخند من یک هفته بعد از مرگ مهرجویی، در موقعیتی که خبرنگارها دوره‌ام کرده بودند و من دوست داشتم به خاطر ساعت‌ها معطلی به آن‌ها دلداری بدهم خرده می‌گیرند، خودشان موجودات بیمار و خنده‌داری‌اند که عقل درست و حسابی ندارند که فکر می‌کنند ۱۰ روز بعد از شروع کشتار زن و بچه‌ها در غزه و یک هفته بعد از کشته شدن مهرجویی و خانمش، درحالی‌که به سؤالات جواب می‌دهم، باید عبوس و غمگین باشم. کسانی که این چیزها را پررنگ و بزرگ می‌کنند و سعی دارند از آن تصویر منفی بسازند، بیمار روانی‌اند. کسانی هم که آن را باور می‌کنند، همان‌قدر بیمارند.

اما شکلی که منتشر شد...

شکلی که منتشر شد، یکی از کثیف‌ترین بازی‌های فضای مجازی بود. کسانی این کار را انجام دادند که می‌خواستند حمله اسرائیل به زن و بچه مردم در نوار غزه، تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

درمورد ابوالقاسم طالبی چه؟

در آن مورد نمی‌توانم بگویم برای چه خندیدم.

برویم سراغ فیلم «زودپز»، پدیده این روزهای سینما. شما معمولاً مدافع سینمای کمدی‌اید، اما منتقدان این فیلم می‌گویند جا را برای بقیه فیلم‌ها تنگ کرده و حتی سانس‌های آن‌ها به فیلم زودپز داده شده. نظرتان چیست؟

هیچ اشکالی ندارد. همیشه فیلمی می‌آید که مثلاً ۱۰۰ برابر فیلم‌های همراه خودش فروش می‌کند و تمام یا نصف بیشتر سالن‌ها را به خودش اختصاص می‌دهد. این که تقصیر فیلم «زودپز» نیست. مشکل این است که تعداد سالن‌های سینما در ایران کم است. درحالی‌که ما ۳ هزار سالن نیاز داریم، ولی تا آخر سال ممکن است این تعداد به هزار سالن برسد. وقتی ۳ هزار سالن باشد، فیلمی مثل زودپز سالن‌های خودش را پیدا می‌کند و فیلم‌های دیگر هم همین‌طور.

آیا در آن شرایط هم این‌طوری نمی‌شود که جا برای بقیه تنگ باشد و مثلاً از ۳ هزار سالن، ۱۵۰۰ سالن یا ۲ هزار سالن به یک فیلم کمدی اختصاص پیدا کند و بقیه سالن زیادی نداشته باشند؟

عیبی ندارد. در آن موقع، ۱۵۰۰ یا ۲۰۰۰ سالن مال زودپز باشد، اما ۱۰۰۰ سالن باقی مانده که به بقیه فیلم‌ها این فرصت را می‌دهد که دیده شوند.

حالا چه؟ الان که ۸۰۰ یا ۹۰۰ سالن داریم، به نظر شما دولت باید در امر اکران دخالت کند که برای فیلم‌های کم‌استقبال‌تر هم سالن بماند؟

نه. دولت نباید در امر اکران دخالت کند. دولت نباید در تجارت فیلم بخش خصوصی دخالت کند. دولت اگر می‌تواند، باید به گسترش زیرساخت‌ها از جمله سالن‌های نمایش کمک کند. من معتقدم اینجا باید یک تصمیم کلی گرفته شود. در اقتصاد کل مملکت هم بدانیم که اگر دولتی و کمونیستی نیست، باید بخش خصوصی را آزاد بگذارند تا مردم ابتکار کنند و با فعالیت‌های سازنده، اقتصاد کشور تقویت شود. درمورد سینما هم مسئله دقیقاً همین است.

با این شرایط، فکر نمی‌کنید بعد از چند سال، بخش مهمی از سینمای ایران که قبلاً در جشنواره‌های مختلف دیده شده و نام سینمای ایران را پرفروغ کرده، از بین برود؟

اگر از بین برود، حقش است که از بین برود و به معنای این است که دوران آن گذشته و دیگر کسی دوست ندارد آن نوع سینما را تماشا کند. فیلمسازانی که دوست دارند مثل ۲۰ سال پیش فیلم بسازند، بعد از مدتی فحش دادن به مردم درباره این که ذائقه‌شان عوض شده و... پی کارشان می‌روند و راحت می‌شویم.

ولی منتقدان جریان سینمای کمدی می‌گویند این جریان فضا را در سال‌های اخیر طوری طراحی کرده و با تصمیمات سیاست‌گذارانه در شوراهای دولتی و صنفی، شرایط را به سمتی برده که ذائقه مخاطب تغییر کرده.

متوجه نمی‌شوم. اگر ذائقه تغییر کرده که دیگر تغییر کرده است. یعنی اشکالی دارد؟ شما برای میلیون‌ها تماشاچی سینمای ایران تصمیم می‌گیرید که ذائقه‌شان خراب شده؟ ببینید، بعضی از افرادی که این حرف را می‌زنند، کسانی‌اند که منفعتی دارند و مثلاً فیلم مزخرفی دارند که کسی نمی‌بیند و از این اتفاق ناراحتند. کسانی هم هستند که دوست دارند درباره هر چیزی اظهارنظر کنند. من که ۴۰ سال است فیلمسازم، در مورد مسائل مربوط به پخش و شیوه‌های سالن‌داری اظهارنظر نمی‌کنم. بعضی هستند که وقتی درباره تسلط سینمای کمدی روی سینمای ایران از آن‌ها سؤال می‌شود، فوری به یک کارشناس تبدیل می‌شوند و شروع می‌کنند به اظهارنظر که نباید این‌طور باشد و چنین و چنان! باید از آن‌ها پرسید شما از موضوع پخش چه می‌دانید؟

پس به نظر شما علت چیست که بعضی ژانرهای دیگر مثل درام، اکشن، تریلر و جنایی در بسیاری از کشورها مثل آمریکا خوب می‌فروشند، ولی اینجا نه؟ آیا این تفاوت تنها به نظر مخاطب برمی‌گردد و علت دیگری ندارد؟

ساخت فیلم اکشن و جنایی کار سختی است و از هر فیلمسازی برنمی‌آید، اما فیلم‌های درام در آمریکا و جای دیگر هم چندان فروشی ندارد. همین الان اگر به ۱۰ فیلم پرفروش هفته در آمریکا یا تمام دنیا دقت کنید، می‌بینید که ۳ یا ۴ فیلم کمدی، ۳ یا ۴ فیلم انیمیشن یا مخصوص کودکان و چند فیلم اکشن و پرماجرا است. وضع آنجا هم کمابیش همین‌طوری است. تفاوت اساسی ایران با بقیه کشورها آن است که در ایران به دلیل قوانین مربوط به حجاب، فیلم‌های جدی از سوی تماشاگر جدی گرفته نمی‌شود، چون زن جلوی شوهرش زیر سقف هم باید حجاب داشته باشد. شما نمی‌توانید یک وضعیت جدی دراماتیک را با چنین وضعیتی بسازید؛ چراکه باورپذیر نیست. درنتیجه ساختن فیلم‌های جدی سخت شده، ولی همچنان ژانرهایی مثل اکشن که در فضای باز اتفاق می‌افتد، می‌تواند بازار خودش را پیدا کند؛ البته اگر فیلمساز توانا به ساختن آن باشد. فیلم‌های کودک نیز می‌توانند بازار خود را پیدا کنند، اما در ۲۰ سال اخیر فیلمسازی که برای کودکان ارزش قائل باشد و فیلمی برای کودکان بسازد، تشویق نشد و فیلم‌ها بیشتر برای جشنواره‌های خارجی ساخته می‌شد. طبیعتاً آن هم دوره‌ای دارد و جایی کفگیر این نوع فیلمسازی به ته دیگ می‌خورد که حالا خورده است. فیلم‌هایی مثل «جدایی نادر از سیمین» یا «لیلا» از مهرجویی نوعی از فیلم‌هایند که ساختنشان سخت و باورناپذیرتر شده. آن‌ها در زمانه خودشان پذیرفته شدند. «لیلا» البته بیشتر پذیرفته شد و فرهادی هم در «جدایی نادر از سیمین» سعی کرد روش‌هایی پیدا کند تا این حجاب غیرعادی و باورناپذیر کمتر جلب نظر کند. این فیلم‌ها به‌تدریج بیشتر باورناپذیر شدند. مخصوصاً بعد از تظاهرات ۱۴۰۱ و بی‌حجابی که الان در خیابان و در شمال شهر تهران ظاهر شده، دیگر دیدن این فیلم‌ها خیلی سخت و چنین موقعیت‌هایی با حجاب قانونی، باورناپذیر است. بنابراین این نوع فیلمسازی، گذشته از این‌که موضوعاتش هم تکراری شده و برای مردم جالب نیست، ساختش هم به شکل باورپذیر تقریباً غیرممکن شده. با این حال، این مسئله ربطی به این ندارد که چرا فیلم اکشن یا فیلم کودک ساخته نمی‌شود. دلیل این موضوع، این است که فیلمسازان بد تربیت شدند، یعنی فکر کردند که فیلمسازی فقط راه رفتن روی فرش قرمز جشنواره فیلم کن است و خود جشنواره کن هم که شمشیر را از رو بسته و اصلاً سینمای ایران را به کلی تحریم کرده، مگر اینکه سرمایه‌گذاری را خودش انجام دهد و موضوع را خودش سفارش دهد.

به تازگی ایام مدیریت محمد خزاعی و گروه مدیرانش در سازمان سینمایی پایان یافته. به نظر شما عملکرد آن‌ها چطور بود؟

خیلی خوب. آقای خزاعی در دوره کرونا و دوره‌ای آمد که سینما تعطیل شده بود و با روحیه سازش‌کار و اهل مذاکره و تعارف و تعاملی که داشت، موفق شد سینمای ایران را دوباره راه بیندازد و این چیزی بود که خیلی احتمالش بود کلاً اتفاق نیفتد.

شما به اقتصاد آزاد و دخالت نکردن دولت در امر فیلمسازی معتقدید، ولی در آخرین دوره جشنواره فیلم فجر که محمد خزاعی برگزار کرد، تعداد بسیار زیادی از فیلم‌ها ارگانی بود و تعدادی نیز فیلم‌هایی که بنیاد سینمایی فارابی سرمایه‌گذاری کرده بود.

موقعی که سینما در شرف تعطیلی است، شاید چاره‌ای جز این نباشد که دولت با تنفس مصنوعی، سینما را زنده نگه دارد، اما هرچه زودتر این وضعیت باید تغییر کند.

منظورتان فقط دولت است یا همه ارگان‌ها؟

همه ارگان‌های مختلفی که کمک کردند تا سینما در این دو سه ساله به شکل مصنوعی هم که شده، زنده بماند و جشنواره فجر برگزار شود، باید با عادی شدن وضعیت، پایشان را از سینما بیرون بکشند و بخش خصوصی فعال شود.

نقدی که خیلی به این دوران می‌شود، این است که سینمای اجتماعی با توقیف و سانسور مواجه شده.

من این‌طور فکر نمی‌کنم. تا جایی که من می‌دانم، سینمایی که به سینمای اجتماعی معروف است و گروه مخالفش آن را سیاه‌نما می‌داند و عادت کرده بود این‌طور فیلم بسازد، تماشاچیانش را از دست داده. بالأخره شما یک نوع فیلم را ۱۰ یا ۱۰۰ یا ۲۰۰ بار می‌توانید بسازید و جایی حوصله مردم سر می‌رود. فکر می‌کنم حتی قبل از کرونا، این نوع سینما از دست رفته بود.

شما به پروانه ساخت هم اعتقادی ندارید، ولی این دولت مصوبه‌ای را گذراند که نه‌تنها تأکید بر پروانه ساخت است، بلکه مدیران سینمایی هر لحظه اراده کنند، می‌توانند جلوی همان پروانه ساخت را هم بگیرند.

من فکر می‌کنم هر فیلمسازی که از حقوق قانونی خودش باخبر باشد و آماده باشد که اگر دولت سعی کرد از حدود اختیارات قانونی خودش تجاوز کند، به قوه قضائیه شکایت کند، می‌تواند کارش را بکند. پروانه ساخت همین الان هم قانوناً الزامی نیست؛ یعنی هرکس بگوید من کاسبی فیلمسازی دارم و می‌خواهم برایش شرکت فیلمسازی تأسیس کنم، باید ظرف ۳ روز جواب بگیرد. این وزارت ارشاد است که از قوانین مجلس برای صدور مجوزها تخلف کرده. خود پروانه ساخت هم قانونی نیست. یعنی اگر دولت سعی کند جلوی فیلمسازی را بگیرد که بدون پروانه ساخت شروع به فیلم ساختن کرده - کمااینکه خیلی‌ها این کار را کرده‌اند - فیلمساز می‌تواند به قوه قضائیه شکایت کند و اگر از حقوق خودش باخبر باشد و جدی و با گرفتن وکیل این کار را انجام دهد، می‌تواند از دولت خسارت هم بگیرد.

«چارپایه» که این روزها از شبکه ۳ پخش می‌شود از جمله محصولاتی است که از ایده تا اجرا در دوره اخیر ساخته شده است

اگه می‌تونی بخند

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

فصل اول جوکر که منتشر شد، موجش به برنامه تحویل سال شبکه ۳ رسید. بازیگرانی که بعد از «جوکر» دوباره روی دور وایرال شدن قرار گرفتند، پا به برنامه تحویل سال تلویزیون گذاشتند. نخ تسبیح میان جوکر و برنامه تحویل سال ۱۴۰۱ احسان علیخانی بود. با خروج او از تلویزیون و آغاز سیاست چهره‌زدایی و عدم همکاری برخی افراد با سیما، همه منتظر اقدامات تحول‌خواهانه رسانه ملی بودند. به سال نکشید که سیاست‌های تحول‌خواهانه به جایی نرسید. حالا صداوسیما مانده بود و برنامه‌هایی که مخاطبی نداشتند. رنگ جیغ این فقر مخاطب، در کمدی‌ها و برنامه‌های سرگرمی سازمان از همه پررنگ‌تر بود. برنامه‌هایی چون «خوش‌نمک» و «بگو بخند» حتی نتوانستند به گرد پای برنامه‌های نمایش خانگی برسند. به‌نظر می‌رسید که بین نمایش خانگی و تلویزیون شکافی اتفاق افتاده که حاصل آن بلعیده شدن مخاطب توسط نمایش خانگی است. خب، تا اینجای ماجرا را همه می‌دانند، حتی مدیران سازمان، اما صداوسیما هم بیکار ننشست و با این استدلال که گرفتن جلوی ضرر در هر زمان ممکن منفعت است، سیاست‌های تحولی خود را تغییر و در اقدامی جالب سیاست‌های تحولی جدیدی را در دستورکار قرار داد، با عنوانِ «آوردن دوباره وایرال‌شدگان فضای نمایش خانگی به تلویزیون». برای توضیح بیشتر این سیاست تلویزیون باید مثالی را بررسی کنیم که هم‌اکنون روی آنتن تلویزیون در حال پخش است. «چارپایه» برنامه جدید شبکه سه از بازیگرانی چون علی صادقی، قدرت‌الله ایزدی، یوسف تیموری و جواد خواجوی استفاده می‌کند (البته اشکان اشتیاق به‌جای تیموری در ادامه این برنامه قرار گرفت). بازیگرانی که دوباره با علیخانی و نمایش خانگی به عرصه تصویر بازگشته‌اند.

طنز درحد و اندازه‌های سرِصفِ مدرسه

مخاطب انتظار داشت با حضور این چهار نفر، تلویزیون بتواند دوباره به روزهای اوج خود در کمدی برگردد. روزهایی که همکاری تلویزیون با صحت، عطاران، جوان و مدیری آثار به‌اصطلاح خیابان خلوت کن را تحویل مردم می‌داد. حدود ۲۴ هزار بیننده برای قسمت اول چارپایه نشان‌دهنده همین انتظار است اما با پخش قسمت اول چارپایه، آنچه روی قاب تلویزیون قرار گرفت به هر چیزی شبیه بود به‌جز برنامه‌ای سرگرم‌کننده. اساس چارپایه بر چهره‌هاست و بر این فرض جلو می‌رود که چون بازیگران دعوت‌شده کمدین‌های قهاری‌اند پس عملاً نیازی به کار دیگری نیست و تنها حضور چهره‌ها می‌تواند مخاطب را جذب کند! نگاه سازندگان چارپایه مخاطب را به یاد برنامه‌های مناسبتی سر صفِ مدارس می‌اندازد که با نیت ایجاد فضایی شاد در بین دانش‌آموزان مسابقه ماست‌خوری راه می‌انداختند. اگر به نظرتان این نگاه به چارپایه اغراق شده به‌نظر می‌رسد، کافی است تنها یک قسمت از چارپایه را مشاهده کنید. چارپایه روی دو پایه نمایش‌های بداهه و مسابقه می‌چرخد. در بخش بداهه آن کار جلوتر از شوخی‌های تکراری جمع‌های فامیلی نمی‌رود و بخش مسابقه آن در بهترین حالت خود چیزی جز مسابقه محله نیست. در هر قسمت این برنامه یکی از بازیگران اصطلاحاً رئیس می‌شود و چالش‌هایی را برای باقی افراد طراحی می‌کند. هر کس که در چالش‌ها شکست بخورد، می‌شود بازنده و لایق دریافت هویج و مجازات می‌شود. باگذشت چند قسمت از چارپایه می‌شود فهمید که نگه داشتن مخاطب برای سازندگان اثر و مدیران شبکه سه فاقد اهمیت است، چون برنامه‌ای که طراحی شده عملاً پاره‌پاره است، این مسئله یا می‌تواند به خاطر سانسور باشد و یا در تدوین شاهکاری عجیب و غریب رقم خورده است. در هر قسمت از برنامه در میانه صحبت کردن بازیگران کات می‌خورد و ناگهان قسمتی دیگر و بخش دیگری از برنامه پخش می‌شود. مکرر رقم خوردن این وضعیت عملاً مخاطب را در گیجی مطلق قرار می‌دهد و به جای آنکه با اثر همراه شود مجبور است خودش در ذهن یک تدوین و منطقی از اثر بسازد.

در آغاز قسمت اول این برنامه علی صادقی روبه‌روی مخاطب قرار می‌گیرد و می‌گوید اگر کسی می‌خواهد برنامه‌ای «غم‌آلود» و «فاخر» ببیند کانال را عوض کند. کسی که این جمله را برای صادقی نوشته، مثل اینکه چندان هم از وضع تلویزیون باخبر نیست. مخاطب تلویزیون هر قدر هم کانال‌ها را دور بزند هر چیزی پیدا می‌کند جز اثر فاخر، حتی اگر از این هم عقب‌تر برویم، در میان آثار طنز یکی دو سال اخیر تلویزیون (به جز نون خ) هیچ اثر «کمدی استانداردی» هم پیدا نمی‌شود. باهم‌آیی این دو واژه غم‌آلود و فاخر این را به ذهن مخاطب می‌رساند که انگار مخاطبان کمدی یک مشت موجود بی‌خیال و منقطع از جامعه‌اند که هیچ چیز از هنر سرشان نمی‌شود، با همین حرف‌هاست که سازندگان چارپایه روح مرحوم چاپلین، لورل و ایضاً هاردی را در قبر می‌لرزانند. برآیند سال‌های اخیر تلویزیون هم حرفی جز این ندارد. به طور واضحی کمدی برای مدیران سازمان، در دسته آثار فاخر قرار نمی‌گیرد. کلمه «فاخر» گویا برای مسئولان تلویزیون تبدیل به کلیشه‌ای شده است که هیچ طوری با کمدی سنخیتی ندارد. فاخر برای تلویزیونی‌ها یعنی آثار پرهزینه و البته تاریخی. اینطور می‌توان استنباط کرد که در نظر مدیران تلویزیون تئاترهای کمدی اصفهان که ستاره آن همین عمو رشید برنامه چارپایه است، جزء آثار فاخر محسوب نمی‌شود. همانطور که صادقی در ابتدای برنامه می‌گوید، در اینکه چارپایه برنامه‌ای فاخر نیست که نمی‌توان شکی قائل شد اما درباره غم‌آلود بودن یا نبودن این برنامه می‌توان شکی جدی وارد کرد. برنامه چارپایه از جهاتی نه‌تنها طنز نیست، بلکه اندوهی جدی را برای مخاطب پدید می‌آورد. اندوهی که حاصل مقایسه است. مقایسه میان حال و گذشته چهره‌های چارپایه و وضعیت کمدی در صداوسیما. با نگاهی به کارنامه علی صادقی، یوسف تیموری و قدرت‌الله ایزدی می‌توان آثاری را پیدا کرد که حتی یک قسمت و یا یک اجرا از آن به اندازه تمام قسمت‌های پخش‌شده چارپایه بازدید گرفته است.

برنامه یا کلیپ اینستاگرامی

اگر بخواهیم سراغ فرم چارپایه برویم شرایط رخ‌داده در برنامه این را به ذهن می‌رساند که شاید چارپایه اصلاً برای مدیوم تلویزیون ساخته نشده و سازندگان این برنامه طرح یک مجموعه کلیپ را برای پخش در اینستاگرام یا فضاهایی اینچنینی را در ذهن داشته‌اند. با نگاهی به صفحه این برنامه در تلویزیون می‌توان گفت این فرضیه چندان هم بیراه نیست. چارپایه در تلویزیون، به ده‌ها تکه سی‌ثانیه تا سه دقیقه‌ای تقسیم شده است. مشخص نیست این همه قسمت تکه‌پاره شده را دقیقا قرار است چه کسی ببیند و در کدام فضا باز نشر کند اما به‌نظر می‌رسد این تکه‌ها قرار بوده با وایرال شدن در فضاهایی خارج از رسانه ملی بتوانند تبلیغی برای اثر شوند. این هم از ابتکارات جالب سیماست که به جای تبلیغ برای اثر، این اثر است که برای تبلیغ ساخته می‌شود. مشخصاً ثمره این وضعیت می‌شود هیاهو برای هیچ.

پشت دوربین چارپایه خالی است

حتی اگر چارپایه را بدون مشکل تدوین هم بدانیم، نبود کارگردانی در این اثر را نمی‌توان انکار کرد. گنگ بودن بازیگران در این برنامه وضعیتی را پدید آورده که بازیگران حتی خودشان هم نمی‌دانند دقیقاً قرار است چه کاری انجام دهند. موقعیت‌های ایجادشده و نمایش‌های بداهه در این برنامه مشخصاً روی کلیشه‌ها و موقعیت‌های مبتذل باقی مانده و از آن جلوتر نمی‌رود. استفاده از شوخی‌هایی مانند جنگ خواهر شوهرها، موقعیت‌های درون عروسی، استفاده از پوشش زنانه و از این دست شوخی‌ها به قدری در سال‌های اخیر تکرار شده که به نظر نمی‌رسد دیگر ظرفیتِ پرداخت بیش از این را داشته باشند. مثلث موقعیت‌های بی‌مزه و کلیشه‌ای، لزوم بداهه‌پردازی و البته ممیزی‌ها، بازیگران این اثر را در موقعیتی قرار داده که همگی انگار روی میخ هستند و مشخص نیست دقیقاً چه کاری را انجام می‌دهند. اگر بخواهیم «جوکر» علیخانی را در این یک مورد با چارپایه مقایسه کنیم، می‌بینیم که جوکر به شکل مشخصی در کارگردانی وضعیت بهتری دارد. در جوکر هر فرد تیپی را از خود می‌سازد و آن را پیش می‌برد اما چارپایه کارش اصلاً به تیپ‌سازی نمی‌کشد چون باید بازیگران درگیر مسابقه محله‌ای باشند که کارگردان برایشان ترتیب دیده، البته قیاس میان مسابقه محله و چارپایه به‌نوعی کم‌لطفی است در حق برنامه روشن‌پژوه؛ مسابقه محله حداقل می‌توانست از استعدادها و یا شیرین‌کاری‌های بچه‌ها، فضایی مفرح را برای مخاطب و ساکنان آن محله ایجاد کند. از طرفی روشن‌پژوه و تیمش زمانی که دیدند دیگر این برنامه جواب نمی‌دهد جرئت تعطیل کردنش را داشتند. برخلاف مسابقه محله، چارپایه به‌جای کشف و استفاده از استعداد و شیرین‌کاری‌های حاضرانش، از آنها چیزی را به نمایش می‌گذارد که بیش از زور زدن‌های بیهوده برای نگه داشتن مخاطب نیست.

جدای از اینها چارپایه حتی از نظر دکور و طراحی صحنه هم عملاً هیچ شباهتی با یک برنامه تلویزیونی ندارد. حضور رنگ‌ها و دکوراسیون نامرتبط فضایی مرده را خلق کرده که مشخص است هیچ طراحی و ایده‌ای پشت آن نیست.

روی دور سَنبل کردن

بی‌ایده بودن و بی‌سلیقگی منحصر به موقعیت، اجرا و طراحی دکور نمی‌شود و تمامی اینها حتی در حرکت دوربین هم نمایان است. این نکته را باید توجه داشت که اصولاً برنامه‌ای در این سطح را می‌شود با تلفن همراه هم فیلمبرداری کرد چون نه ویژگی بصری خاصی در آن پیاده شده و نه موقعیت‌ها نیاز به تجهیزات کلانی دارد. به هر ترتیب، دوربین و تدوین برنامه چارپایه در بی‌انسجامی، انسجام دارند و عملاً نمی‌دانند روی کدام سوژه قرار بگیرند و میان بازیگران بیهوده می‌چرخد تا بتواند از میان بداهه‌ها چیزی را صید کند البته اگر بتواند!

چارپایه را نمی‌توان چیزی جز یک عقب‌گردی جدی در کارنامه کاری این چهار بازیگر دانست. بازیگرانی که این اثر نه‌تنها چیزی به آنها اضافه نمی‌کند، بلکه مجبورند با شوخی‌های تکراری و بدون هیچ خلاقیتی، قسمت‌های ۳۰ دقیقه‌ای برنامه را پر کنند.

اینکه تلویزیون تا چه زمانی می‌خواهد فرایند آزمون و خطا و سَنبل کردن را ادامه دهد مشخص نیست و با آزمون و خطایی که با صرف هزینه کردن اسامی و بی‌هیچ خلاقیتی، منطقاً منتج به تولید برنامه‌هایی با این کیفیت می‌شود؛ اما در این بین یک موضوع شدیداً مخاطب را آزار می‌دهد، اینکه برنامه‌ای با این وضعیت و با پول مردم ساخته شود و صاحبان اثر سردرگمی و به‌هم‌ریختگی آن را مربوط به فاخر نبودنش بدانند و نسخه تجویزیِ عوض کردن کانال را به ملت پیشنهاد بدهند، نه‌تنها توهین‌آمیز است، بلکه نشان از این دارد که سازندگان خود می‌دانند چه دسته‌گلی به آب داده‌اند. دسته‌گلی که با اغماض می‌توان آن را نازل‌ترین شکل مسابقه محله دانست و معلوم نیست چه میزان هزینه از بیت‌المال برای این شاهکار خرج شده است.

معاون هنری جدید در چه شرایطی این حوزه را تحویل می‌گیرد؟

ساز موسیقی کوک است، بقیه را دریابید

کیانا تصدیق‌مقدم
خبرنگار گروه فرهنگ

نادره رضایی به عنوان اولین معاون هنری زن روز شنبه (۱۲ آبان) از سوی سیدعباس صالحی، وزیر ارشاد منصوب شد؛ انتصابی که بیانگر تغییرات شگرف در معاونت هنری وزارت ارشاد است. او پیش از انتخاب برای این سمت، در زمینه‌های مختلف ازجمله فرهنگی فعالیت داشته که مهم‌ترین آن فعالیت به عنوان مدیرعامل در انتشارات علمی و فرهنگی است. معاون هنری چند وظیفه اصلی در این مسیر دارد؛ نظارت و ارتقای سطح کیفی و کمی حوزه موسیقی، تئاتر و هنرهای تجسمی. در گزارش پیش‌رو بررسی کردیم که او در چه شرایطی معاونت هنری را تحویل می‌گیرد و در این حوزه‌ها با چه چالش‌هایی روبه‌رو است. باتوجه به مواردی که در ادامه به آن اشاره شده، موسیقی شرایط قابل قبولی دارد، تئاتر نیازمند نظارت جدی و به‌موقع و دیده شدن است. در این میان اما هنرهای تجسمی وضعیت بهتری نسبت به تئاتر دارد و میانه دو حوزه نام‌برده دیگر قرار می‌گیرد.

جاده هموار موسیقی

معاون هنری دولت قبل زمانی روی کار آمد که به دلیل شیوع ویروس کرونا بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی و هنری مختل شده بود. اما توجه به موقع به موسیقی باعث شد این هنر از برزخ خارج شود و در دوره سه‌ساله دولت سیزدهم اتفاقات خوبی برای این عرصه رقم بخورد. تدوین سند ملی موسیقی یکی از مهم‌ترین این اتفاقات بود که از سال ۱۳۹۴ پیش‌نویس شده اما به سرانجام نرسیده بود. یک اصل در این سند درباره مرجعیت وزارت ارشاد وجود دارد که می‌گوید هیچ دستگاهی حق لغو کنسرت‌های موسیقی که از وزارت ارشاد مجوز گرفتند را ندارد. در این سال‌ها مخصوصا در دهه ۹۰ با پدیده لغو کنسرت در برخی شهرها با وجود داشتن مجوز از وزارت ارشاد مواجه بودیم و تقریبا هیچ دولتی سعی نمی‌کرد چاره‌ای برایش پیدا کند اما در دولت سیزدهم برای اولین بار وزارت ارشاد پای مجوز صادرشده‌اش ماند و توانست کنسرت علیرضا قربانی را با وجود حواشی در اصفهان برگزار کند و جلوی برخورد سلیقه‌ای و خودسرانه را بگیرد. البته برخورد سلیقه‌ای در شهرهای مختلف موضوعی نیست که به‌راحتی جلوی آن گرفته شود و یک اراده قوی از سوی وزارت ارشاد می‌خواهد. برای مثال روز شنبه ۱۲ آبان محسن ابراهیم‌زاده با انتشار ویدئویی از لغو کنسرتش در دو شهر یاسوج و گچساران به دلیل عدم تفکیک جنسیتی خبر داد. گویا ممانعت از واگذاری سالن برای برگزاری کنسرت از سوی برخی افراد در این دو شهر و تأکید دادستانی بر روشن بودن چراغ‌ها در طول کنسرت، دلیل لغو این کنسرت بوده است. البته روز گذشته مدیرکل فرهنگ و ارشاد کهگیلویه و بویراحمد اعلام کرد کنسرت‌های لغو شده هفته آینده برگزار می‌شوند.

نکته دیگری که در حوزه موسیقی دولت سیزدهم اتفاق افتاد، افزایش اجرای کنسرت در مکان‌های تاریخی بود. نمونه‌اش اجرای علیرضا قربانی در تخت جمشید که برای اولین بار اتفاق افتاد. جدا از این، مجوزهای دیگری هم برای اجرادرمکان‌های تاریخی مانند کاخ نیاوران، کاخ عالی قاپو و کاخ سعدآباد داده شد که استقبال قابل توجهی را هم از سوی مخاطبان به همراه داشت.

یکی از موضوعاتی که معاون هنری جدید می‌تواند به آن توجه کند، بلاتکلیفی موسیقی رپ است. در دولت سیزدهم خبر همکاری خوانندگان پاپ و رپ این شائبه را به وجود آورده بود که این سبک از موسیقی بالاخره مجوز می‌گیرد اما محمود سالاری، معاون امور هنری سابق گفته بود: «صدور مجوز برای سه خواننده رپ واقعیت ندارد و هنوز مجوزی برای موسیقی رپ صادر نشده است. مجوز برای اثری صادر شده که پاپ بوده و آن خواننده‌ای که مشهور به رپ‌خوانی است در آن اثر به اجرای این سبک نپرداخته و ژانرش پاپ است. درحقیقت ما به موسیقی پاپ او مجوز دادیم. دو اسم دیگری هم که مطرح شده بود را بررسی کردم، آن دو خواننده هم قرار بر این بود اگر در گونه پاپ بخوانند، مجوز بگیرند.» درواقع وضعیت خوانندگان رپ با وجود به پایان رسیدن دولت سیزدهم همچنان بلاتکلیف است و باید دید در دولت جدید برای این سبک موسیقی چاره‌ای اندیشیده می‌شود یا خیر.

اگر بخواهیم موسیقی را به یک جاده تشبیه کنیم، معاون هنری جدید این حوزه را در شرایطی تحویل می‌گیرد که راه هموار و بدون پیچ است. او در این شرایط باید همان مسیر قبل را طی کند و رونق این عرصه را حفظ کند. البته توجه به چند نکته لازم است. اولین موضوع اینکه پشت مجوزهایی که صادر می‌شود باشد و از برخورد سلیقه‌ای جلوگیری کند. دوم اینکه اجرای کنسرت را به شهرها و شهرستان‌های مختلف ببرد و انحصار تنها برای شهرهای پرجمعیت نباشد و سوم اینکه برای صدور مجوز کنسرت و تک‌آهنگ به تنوع سبک‌های موسیقی توجه داشته باشد.

تئاتر را دریابید

«استقبال از تئاتر قابل توجه است و مخاطبان بلیت‌های میلیونی خریداری می‌کنند تا نمایش ببینند.» خبری که خواندید درست است اما اشتباه برداشت نشود، هیچ‌کدام از نمایش‌هایی که این روزها بر سر زبان افتاده و مخاطب دارد دولتی نیستند و این روزها تئاتر در انحصار بخش خصوصی است. اوایل دهه ۹۰ بود که سایه حمایت دولت از این عرصه هنری به دلایل مختلف برداشته شد و این موضوع با واکنش‌های زیادی از سمت هنرمندان روبه‌رو شد. سال ۹۷ بود که فعالان این عرصه درباره آینده هنرهای نمایشی و سپردن آن به بخش خصوصی اظهار نگرانی کرده بودند. آنها در بیانیه‌ای نوشتند: «دولت سهم و رابطه خود با تئاتر خصوصی را به فراموشی سپرده است و فقط در حد ناظر و اجراکننده قوانین بالادستی ظاهر می‌شود و به همین دلیل است که نمی‌تواند درباره ساخت‌وسازهای بخش خصوصی، قیمت‌گذاری، کف و سقف درآمدهای حاصل از فروش گیشه و... اظهارنظر کند. نمی‌شود تئاترهای خصوصی را در همه حال و ازجمله تأمین بودجه‌های مورد نیازش به حال خود رها کرد، اما از آن‌ها توقع داشت مطابق قوانین (که هنوز وجود ندارند!) رفتار نمایند. تئاتر خصوصی به شدت نیازمند حمایت دولت است و ضروری است تا دولت، سهم خود را در قبال این تئاترها به لحاظ مادی مشخص نماید که در غیر این صورت، این گونه تئاتری و بالطبع جریان حاکم بر تئاتر کشور با بحران‌های متعددی مواجه خواهند شد.»

همه آنچه هنرمندان بیان کردند را می‌توان در وضعیت امروز هنرهای نمایشی که در بخش خصوصی فعالیت می‌کنند، تماشا کرد. بلیت‌ها با مبلغ‌های نجومی قیمت‌گذاری می‌شوند و اتفاقا به فروش هم می‌رسند! چرا؟ دلیلش این است که توجه تهیه‌کنندگان صرفاً روی هنر نیست، آنها به تنها چیزی که فکر می‌کنند گیشه است و این موضوع را می‌توان ثابت کرد. نمونه اخیرش حضور خواننده پاپ و بازی ضعیفش روی صحنه. امیر مقاره در بین نوجوانان محبوب است اما در بازیگری مهارت چندانی ندارد. درواقع تخصص هنر خوانندگی است. وقتی از تهیه‌کننده این نمایش دلیل انتخاب این خواننده را می‌پرسند، می‌گوید: «اگر هزار بیلبورد در سطح شهر برپا می‌شد و تمام شبکه‌های اجتماعی و تلویزیونی تبلیغ می‌کردند، ما نمی‌توانستیم حتی ۲۰ درصد از مخاطبانی که به دلیل حضور امیر مقاره به سالن آمدند را جذب کنیم.» یا در نمایشی دیگر یک بلاگر که تعداد فالوورهای قابل توجهی دارد روی صحنه می‌آید. حضور این بلاگر در نمایش، به دلیل داشتن هنر جذب مخاطب از طریق اینستاگرام بود. به نظر می‌رسد اگر بخش دولتی تصمیمی برای ورود و نظارت نداشته باشد، ماهیت اصلی این هنر برای همیشه به فراموشی سپرده می‌شود.

تئاتر همان خانه اولیه هنرمندانی است که امروز نامشان به عنوان بازیگران مطرح سینما و تلویزیون شنیده می‌شود. این حوزه هنرمند تربیت می‌کند و به آنها بال‌وپر می‌دهد تا در حوزه‌های دیگر فعالیت کنند. اما گویا مسئولان این موضوع را فراموش و تئاتر را رها کرده‌اند. به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین وظایف معاون هنری جدید توجه به این حوزه و برگرداندن تئاتر به همان دهه‌های ۷۰ و ۸۰ باشد.

هنرهای تجسمی و نیاز به شفاف‌سازی

نقاشی، مجسمه‌سازی، عکاسی، صنایع دستی و... که همگی زیرمجموعه هنرهای تجسمی‌اند، از مهم‌ترین عرصه‌هایی به شمار می‌روند که در دنیا به آنها توجه می‌شود و شاید یکی از دلایل آن تأثیر بر فرهنگ و سبک زندگی است. با این حال به نظر می‌رسد باوجود اهمیت بسزای این حوزه، توجه کافی به آن نمی‌شود.

۲۲ مردادماه بود که سند ملی هنرهای تجسمی بعد از ۳ سال تصویب شد و گفته می‌شود، پرحجم‌ترین سند ملی هنر، به هنرهای تجسمی تعلق دارد که این امر به دلیل تعدد رشته‌های آن است و در حدود ۱۰ صفحه آن مرتبط با بازار و حراج است. البته تدوین این سند با اعتراض عده‌ای از هنرمندان مواجه شد. آنها در بیانیه‌ای نوشتند: «سندی که در متن خود مدعی نگرانی از فقدان تشکل‌های صنفی و نظام منسجم حمایت از هنرمندان است، چگونه بدون مشورت انجمن‌های موجود و مستقر تنظیم شده است؟ مشفقانه از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت چهاردهم می‌خواهیم کار را به مسیر وفاق ملی و خرد جمعی اهل هنر بازگردانند.»

باید به این موضوع توجه کرد که در حوزه هنرهای تجسمی، بیشترین تعداد هنرمند مستقل نسبت به سایر حوزه‌ها وجود دارد و یکی از لازمه‌های همکاری دولت با این افراد این است که در جریان مشکلات آنها قرار بگیرد. یکی دیگر از موضوعاتی که در دولت چهاردهم باید به آن توجه شود مسئله حراج تهران است. معاونت هنری یکی از برگزارکنندگان این رویداد پرحاشیه و البته خصوصی است. در این حراجی، آثار با قیمت‌های سرسام‌آور به فروش می‌رسند و در اکثر مواقع حتی از بودجه معاونت هنری هم بیشتر می‌شود. سال ۱۴۰۲ با محمود سالاری، معاون هنری سابق گفت‌وگویی درباره این قیمت‌ها داشتیم. او می‌گوید نظارت این معاونت تنها روی اصالت آثار است و نظارتی بر قیمت‌گذاری ندارند. او همچنین گفته حساب و کتاب این حراجی باید واضح و روشن باشد تا برداشت پول‌شویی نشود. این صحبت‌ها درحالی است که شائبه پول‌شویی در این حراجی همواره مطرح بوده و هست. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین اقداماتی که معاون هنری باید در حوزه هنرهای تجسمی انجام دهد، نظارت بر حراجی تهران و شفاف‌سازی آن است.